نشریهٔ علمی جستارهای نوین ادبی، شمارهٔ ۲۱۶، بهار ۱۴۰۱، صص ۱۴۵-۱۶۶
مقالهٔ پژوهشی

DOI: Https://doi.org/10.22067/JLS.2022.75872.1272

بررسی سوانح حیات ابوالقاسم لاهوتی و نقد منابع ایرانی

تاریخ دریافت: ۲۵ اسفند ۱۴۰۰ / تاریخ پذیرش: ۰۶ تیر ۱۴۰۱

باقر صدری‌نیا[۱]

چکیده

آگاهی‌هایی که دربارهٔ حیات پر هول و حادثهٔ ابوالقاسم لاهوتی (۱۲۶۴- ۱۳۳۶ ش) شاعر عصر مشروطه و معاصر در منابع ایرانی انعکاس یافته است، چنان با ابهام و تناقض آمیخته که بر اساس آن‌ها دشوار می‌توان تصویر روشنی از زندگی و سوانح حیات او ترسیم کرد. منابعی که به شرح احوال او پرداخته‌اند، عمدتاً پس از قیام بدفرجام و گریز و غیبت او از ایران به تحریر درآمده است؛ ازاین‌رو از شائبهٔ انواع شایعات و افسانه‌پردازی‌ها مصون نمانده‌اند. زندگی پرماجرای او نیز که فاصلهٔ لاهوت و ناسوت را شتابان درنوردید و نیمی از آن را در سال‌های آشوبناک دورهٔ مشروطه و جنگ جهانی اول در ایران و ترکیه گذرانید و نیمی دیگر را در آن‌سوی دیوارهای آهنین اتحاد جماهیر شوروی، زمینه‌های لازم را برای قصه‌پردازی و شایعه‌سازی دربارهٔ او فراهم آورده و دست‌یابی به اطلاعات دقیق را با دشواری مواجه کرده است؛ به همین دلیل نه‌فقط آنچه گزارشگران احوال لاهوتی در زمان حیاتش در خصوص حوادث زندگی و دیدگاه ایدئولوژیک او نقل کرده‌اند غالباً از دقّت و یا صحّت لازم برخوردار نیست، بلکه پژوهندگان متأخر شرح احوالش نیز در ذکر رخدادهای زندگی او از لغزش و خطا مصون نمانده‌اند. در این مقاله می‌کوشیم با بهره‌گیری از اسناد و منابعی که کمتر موردعنایت پژوهندگان زندگی و احوال لاهوتی قرار گرفته است و نیز با تحلیل محتوایی برخی از سروده‌های او، ضمن نقد آگاهی‌های مندرج در منابع ایرانی، بر پاره‌ای ابهامات و تناقضات موجود پرتو افکنیم و از این رهگذر تصویر دقیق‌تری از برخی جوانب حیات ادبی، ایدئولوژیک و سیاسی او به دست بدهیم.

کلیدواژه‌ها: لاهوتی، سوانح حیات، گرایش ایدئولوژیک، منابع ایرانی، نقد، ایران، شوروی.

۱. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز، ایران.

E-mail: baghersadrinia1398@gmail.com

مقدمه

هرچند از درگذشت ابوالقاسم لاهوتی بیش از ۶۴ سال نمی‌گذرد، برخی از جوانب حیات او همچنان در پردهٔ ابهام مانده و یا در منابع ایرانی به‌صورت مغشوش، ناقص و نارسا گزارش شده است؛ (ازجمله، نک: بهار،۱۳۷۱: ۱۶۹/۱؛ آرین پور، ۱۳۷۲: ۱۶۹/۲؛ لاهوتی، ۱۳۵۸: مقدمهٔ احمد بشیری؛ باستانی پاریزی، ۱۳۹۱: ۲۳۰– ۲۳۱؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۸۰؛ صدری نیا، ۱۳۷۵: ۱۸۸–۱۸۹؛ اصیل، ۱۳۹۳: ۵۷۳). نه‌تنها امروز بلکه حتی چهل‌ودو سال پیش از این نیز که بیش از بیست‌وسه سال از زمان مرگ او سپری نشده بود، احمد بشیری، گردآورنده و مقدمه نویس دیوان او، با همهٔ تکاپوهایش، در مقدمهٔ دیوان لاهوتی، به ناکامی خویش از دستیابی به آگاهی‌های خرسندکننده دربارهٔ او این‌گونه اعتراف کرده بود: «زندگی او به گونهٔ شگفتی تاریک و دور از دسترس است و کمتر کسی را می‌توان جست که دربارهٔ او آگاهی‌های خرسندکننده‌ای داشته باشد» (لاهوتی،۱۳۵۸: سی‌وسه، مقدمهٔ دیوان).

فقدان آگاهی‌های خرسندکننده در باب زندگی و سیر تحول اندیشه و مشی سیاسی او از چند عامل سرچشمه می‌گیرد: نخست آن‌که بیش از نیمی از زندگی او در خارج از ایران سپری شده است و ۳۶ سال از این مدت را او در آن سوی دیوارهای آهنین اتحاد جماهیر شوروی گذرانده است که هیچ‌گونه خبر صحیحی از ورای این دیوارها نمی‌توانست به بیرون راه یابد. دوم این‌که نام او در ایران در دوره حکومت پهلوی ازجملهٔ نام‌های ممنوع به شمار می‌آمد و نه‌تنها امکان پرداختن دقیق به زندگی و افکار و عقاید او برای پژوهشگران عرصهٔ ادبیات و سیاست نبود، بلکه حتی بستگان او در ایران نیز از امنیت لازم برای حفظ و نگهداری معدود اسناد و مدارکی که می‌توانست گوشه‌هایی از زندگی او را روشن سازد، محروم بودند (همان، مقدمه، بیست‌وشش). سوم آن‌که او خود نیز عامدانه کوششی برای روشن کردن رخدادهای زندگیش نکرده است، چه‌بسا اوضاع رعب آلود شوروی در آن سال‌ها امکان و جسارت این کار را از او سلب می‌کرد. به‌هرروی اگر در این زمینه تلاشی هم کرده باشد حاصل آن تاکنون به دست ما نرسیده است. چهارم آن‌که هنوز اسناد موجود دربارهٔ او نه در ایران و نه در ترکیه و روسیه و تاجیکستان به‌طور کامل منتشر نشده است تا بتوان بر اساس آن‌ها به بازسازی دقیق سوانح حیات او پرداخت.

این عوامل اندکی بعد از شکست و فرار لاهوتی از ایران زمینهٔ اظهارنظرها و گزارش‌های پنداربافانه و دور از واقعیت را در مورد او فراهم آورده است. به نظر می‌رسد جز یک گزارش مغشوش که همزمان با قیام لاهوتی از سوی محافل دیپلماتیک انگلیس تهیه‌شده و بعدها در سمت دهی به منابع ایرانی تأثیر گذاشته است (برای دیدن متن گزارش، نک: میرزا صالح، ۱۳۶۹: ۱۲۲–۱۲۳؛ قس. بیات،۱۳۹۲: ۱۱۷–۱۱۸) دو اثر دیگر نیز در تحریف سوانح حیات و گمراه کردن

پژوهندگان احوال لاهوتی از دستیابی به حقیقت، تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای داشته است. این دو اثر عبارتند از کتاب سیاست دولت شوروی در ایران نوشتهٔ محمدعلی منشور گرگانی، و کتاب مجعول شرح زندگانی من منتسب به لاهوتی که در سرآغاز تشدید جنگ سرد توسط عوامل حکومت ایران به نگارش درآمده و به شرح و بسط همان تحریفات و پندار بافی‌ها پرداخته است. آنچه را هم که ملک‌الشعرای بهار در مورد بخشی از حیات او نوشته و سپس آرین پور همان را عیناً در کتاب خود نقل کرده است (نک: بهار،۱۳۷۱: ۱۶۹/۱؛ قس. آرین پور، ۱۳۷۲: ۲/ ۱۶۹) به‌جز ایضاح یک نکته دربارهٔ پیوستن لاهوتی به ژاندارمری، نتوانسته است ابهامات موجود را روشن سازد.

پرداختن به همهٔ جوانب و رخدادهای زندگی لاهوتی و بررسی اختلافات منابع در این خصوص، مجال فراخ‌تری می‌طلبد؛ ازاین‌رو در اینجا تنها به بررسی و نقد مندرجات منابع ایرانی دربارهٔ مهم‌ترین رخدادهای آن بخش از زندگی او که در ایران و ترکیه سپری شده است، می‌پردازیم و می‌کوشیم تا برای پرسش‌های زیر پاسخ خرسندکننده‌ای بیابیم.

سؤالات تحقیق

۱- گزارش احوال لاهوتی در منابع ایرانی تا چه میزان قابل‌اعتماد است؟

۲- کدام منابع منشأ آگاهی‌های مغشوش و نادرست در مورد سوانح حیات او بوده است؟

۳- آیا لاهوتی، چنان‌که در بیشتر منابع آمده است، پیش از پناه بردن به شوروی به کمونیسم گرویده بود؟

از پیوستن به ژاندارمری تا گریز از ایران

اطلاعات موجود دربارهٔ دو دههٔ نخست زندگی لاهوتی درعین‌حال که اندک است، چندان مورد اختلاف نیست، از همین رو پرداختن به این دوره از حیات او را لازم نمی‌دانیم (برای آگاهی بیشتر، نک: آرین پور، ۱۳۷۲: ۱۶۹/۲؛ لاهوتی، سی‌وسه، سی‌وچهار؛ صدری نیا، ۱۳۷۵: ۱۸۸-۱۸۹).

بی‌گمان لاهوتی پیش از پیوستن به ژاندارمری نام و آوازهٔ چندانی نداشت و از این دورهٔ حیات وی به‌جز یک قصیده که در هفتم صفر سال ۱۳۲۳ق در روزنامهٔ تربیت چاپ شده است (لاهوتی، بیست‌وچهار و بیست‌وشش) و نیز یک غزل مندرج در حبل‌المتین کلکته (آرین پور، همان، ۱۶۸) اثر مکتوبی از او و یا دربارهٔ او در دست نیست. تنها پس از پیوستن به ژاندارمری و حوادثی که منجر به متواری شدن او از ایران گردید به‌تدریج در برخی اسناد و آثار از او نام برده شده است.

در این که لاهوتی پس از استقرار مشروطه به خدمت ژاندارمری در آمده است، اختلاف‌نظری میان گزارشگران

زندگی او نیست، اما این که او در چه تاریخی به ژاندارمری پیوسته و چه عامل و علتی موجب ترک خدمت و متواری شدن او از ایران شده است، اقوال گزارشگران یکسان نیست؛ ازاین‌رو لازم است به‌اجمال به چندوچون این پیوستن و گسستن پرداخته شود.

اغلب گزارشگران احوال وی به تاریخ دقیق پیوستن او به خدمت ژاندارمری اشاره نکرده‌اند. در این میان شاید احمد بشیری، گردآورندهٔ دیوان لاهوتی، تنها کسی باشد که تاریخ پیوستن او را به ژاندارمری سال ۱۲۸۳ خورشیدی/۱۹۰۴ میلادی قید کرده است (لاهوتی، مقدمه، هفتادوشش). بی‌گمان این تاریخ صحیح نیست؛ زیرا در این تاریخ اصولاً ژاندارمری تأسیس نشده بود تا لاهوتی به استخدام آن در آمده باشد. ظاهراً بشیری به این نکته توجه نکرده است که در تاریخ مذکور هنوز از مشروطیت نشانی نبود و باید حداقل دو سالی می‌گذشت تا جنبش شکل بگیرد و به امضای فرمان مشروطه در سال ۱۲۸۵ بینجامد و چند سال پس‌ازآن فکر تأسیس ژاندارمری به ذهن کسانی خطور کند و به عمل درآید. قول ملک‌الشعرای بهار در این مورد مقرون به صحت است که می‌نویسد: «بعد از افتتاح مجلس دوم و استخدام ژنرال یالمارسن، خداوند ژاندارمری ایران، به عشق خدمت به وطن داخل اداره ژاندارمری شد و تا پایه یاوری ترقی کرد» (بهار،۱۳۷۱: ۱۶۹/۱).

نویسندهٔ کتاب قیام لاهوتی احتمال داده است که وی پس از استقرار مشروطه و پیش از تأسیس ژاندارمری، به نظمیه یپرم خان پیوسته باشد که یک واحد ژاندارم داشت. این احتمال را آنچه که وی از سرهنگ احمد اخگر نقل کرده است مورد تأیید قرار می‌دهد. احمد اخگر که در سال ۱۳۲۸ ق در این واحد ژاندارمری خدمت می‌کرده، مدعی است که چون لاهوتی در دستگیری فرد شروری به مأموران کمک کرده بود، او را با سمت ژاندارم ساده به استخدام در آوردند و چون فرد فهیم و تحصیل‌کرده‌ای بود، مورد توجه او قرار گرفت و از ژاندارمی ساده به سمت وکیل اولی و معاونت رسید (اخگر،۱۳۶۶: ۵۵-۵۶، به نقل از بیات،۱۳۹۳: ۱۷). بدین ترتیب، با توجه به آنچه بهار و اخگر نوشته‌اند به نظر می‌رسد لاهوتی پس از تشکیل مجلس دوم در آبان ماه ۱۲۸۸ش و تأسیس ژاندارمری در همین سال به خدمت ژاندارمری پیوسته است.

دربارهٔ قطع ارتباط لاهوتی با ژاندارمری و نخستین فرارش از ایران نیز اقوال متفاوتی در آثار گزارشگران احوال او آمده است. بهار بدون این‌که متعرض جزئیات و علت محکومیت او شود، نوشته است «لاهوتی رئیس قسمت قم بود و میانه‌اش با سوئدی‌ها (فرماندهان ژاندارمری) به هم خورد و غیابی محکوم به اعدام گردید ولی به دست نیامد و به خاک ترکیه گریخت»(بهار،۱۷۰/۱). باستانی پاریزی روایت دیگری از این ماجرا به دست داده است. وی با اعتماد به

گزارش مأموران سفارت انگلیس (نک. میرزا صالح، ۱۳۶۹: ۱۲۲-۱۲۳) و بدون تأمل در صحت‌وسقم مندرجات آن به تکرار و بسط و تفصیل آن پرداخته است. به نوشته او لاهوتی در سال ۱۹۱۴م/۱۳۳۳ق به اتهام دستبرد زدن به صندوق دولت، زندانی شد و پیش از محاکمه در دادگاه نظامی، از زندان گریخت و در یک مسجد؟ (احتمالاً حرم حضرت معصومه) بست نشست و اندکی بعد به کمک دیگران از بست خارج شد و به قفقاز گریخت (باستانی پاریزی،۱۳۹۱: ۲۳۰ - ۲۳۱).

آنچه استاد باستانی در مورد اتهام دستبرد زدن به صندوق دولت نقل کرده و آن را موجب زندانی شدن لاهوتی دانسته است، تا آنجا که جستجوی ما نشان می‌دهد، در هیچ منبع دیگری جز همان گزارش مغشوش مأموران سفارت انگلیس نیامده است. ایشان نیز مأخذ این قول را به‌وضوح قید نکرده‌اند. از اشارات صفحات پیشین کتاب برمی‌آید که منقولات مورد اشاره از همان گزارش گرفته شده است. این گزارش نیز که در گرماگرم حوادث تبریز در۱۵بهمن ۱۳۰۰ش./۴ فوریهٔ ۱۹۲۲ تهیه شده و ظاهراً دو سال بعد انتشار یافته، از انواع خطا، اختلاط و آشفتگی مصون نبوده است.

آنچه در این کتاب دربارهٔ تحصّن لاهوتی در یک مسجد و به‌زعم استاد باستانی احتمالاً در حرم حضرت معصومه و گریختن او به قفقاز نقل شده کاملاً نادرست و محصول در هم آمیختن چند اتفاقی است که در زمان ریاست لاهوتی بر گروهان ژاندارمری قم در آن شهر رخ داده بود. در سطور آینده به این رخدادها اشاره خواهیم کرد. گریختن وی به قفقاز نیز به‌کلی نادرست است. به نظر می‌رسد نویسنده منبع منقولات استاد پاریزی، فرار لاهوتی را به نخجوان پس از شکست کودتای او در بهمن ۱۳۰۰ شمسی، چندین سال جلوتر آورده و به جای استانبول، قفقاز را ذکر کرده است. آنچه استاد باستانی در ادامه سخن درباره بازگشت او از قفقاز و خدمت مجدّد در ژاندارمری و سپس رفتن به سواستوپول (کذا) از منبع پیشین نقل کرده به‌کلی مغشوش است. چنان‌که اشاره کردیم لاهوتی در این مرحله از عمر خود اصولاً به قفقاز نرفته است. علاوه براین پس از بازگشت موقت از استانبول در گرماگرم جنگ جهانی اوّل نیز هرگز به ژاندارمری نپیوسته است. علاوه بر این سواسوپول ازجمله شهرهای اوکراین است و لاهوتی هرگز در این ایام نه به خاک شوروی قدم گذاشته بود و نه این شهر را دیده بود. همچنین انتساب او به کمالیون (هواداران کمال آتاتورک) و فعالیت او به‌عنوان یک کمالی، که در کتاب استاد باستانی آمده است (همان،۳۳۰) نه مستند به سند و مأخذ درخور اعتمادی است و نه با واقعیت‌های زندگی لاهوتی سازگاری دارد و در هیچ منبع دیگری نیز جز همان گزارش مغشوش نیامده است.

روایتی را هم که احمد بشیری در مقدّمهٔ مبسوط خود بر دیوان لاهوتی در خصوص قطع رابطهٔ او با ژاندارمری به

دست داده است از نوع و لونی دیگر است. بشیری با پیش‌فرض‌های ذهنی خود و با ادبیات رایج در سال‌های نخست انقلاب، بر آن است که کوشش‌های آزادیخواهانهٔ لاهوتی در دوران خدمت در ژاندارمری بر فرماندهان مافوق او که به تعبیر بشیری «دست‌نشاندهٔ بیگانه بودند» (لاهوتی، هفتادونه) خوش نمی‌آمد و همواره در صدد بودند تا برای این "افسر ناآرام" خود چاره‌ای بیندیشند. خبرچینی را بر وی گماشتند تا از رهگذر گزارش‌های او برای وی پرونده‌سازی کنند. لاهوتی متوجه این دسیسه شد و یکی از خبرچین‌ها را که سید ابوالفضل نام داشت و از زیردستان خود وی بود شناسایی کرد و در صدد گوشمالی دادن او برآمد. سید ابوالفضل به دستور لاهوتی بازداشت و زندانی شد ولی از زندان گریخت و به رسم روزگار در حرم بست نشست. لاهوتی او را از بست بیرون آورد و دوباره زندانی و مدتی بعد تیرباران کرد. شکستن بست موجب شوراندن عوام توسط روحانیون و دادخواهی از شاه شد و متعاقب آن هیأتی برای بازرسی و رسیدگی به کار لاهوتی راهی قم شد. این هیئت که متشکل از ماژورکنت، افسر سوئدی، ماژور حصن السلطنه و افسری به نام سیف‌الله خان بود، نرسیده به قم از سوی افراد ناشناسی موردحمله قرار گرفت و ماژورکنت و سیف‌الله خان کشته شدند و حصن السلطنه زخمی گردید. این پیشامد به زیان لاهوتی تمام شد و او را به اتهام دستور تیراندازی به هیأت اعزامی دستگیر و زندانی کردند، ولی او از زندان گریخت و خود را به کرمانشاه رسانید. ازآنجا راهی بغداد شد و سپس از راه موصل عازم استانبول شد. چون بدین ترتیب او از دسترس خارج شد غیابی محاکمه و به اعدام محکوم گردید (لاهوتی، هفتاد و نه-هشتاد).

گزارش احمد بشیری در این مورد به‌کلی مخدوش و آشفته است و با مندرجات روزنامه‌های آن ایّام و اسناد قابل‌اعتمادی که کاوهٔ بیات به دست آورده و در کتاب خود از آن‌ها بهره گرفته است سازگاری ندارد (برای آگاهی بیشتر، نک: بیات،۱۳۹۲: ۱۱-۲۲). در اینجا با استفاده از اسنادی که ایشان به دست داده‌اند، ذکر چند نکته را در مورد مطالب نادرست گزارش بشیری لازم می‌دانیم:

۱. لاهوتی نه‌تنها در اوان خدمت در ژاندارمری مورد سوءظن مسئولان این تشکیلات نبود، بلکه مورد تشویق و قدردانی هم قرار داشت، چنان‌که یک بار به سبب لیاقت و شهامت در سرکوب گروه راهزن حسین زاده، به تهران احضار شد و روز شنبه۲۲ ذیقعدهٔ ۱۳۳۰ق در مراسمی که با حضور افسران سوئدی و ایرانی در پادگان باغشاه برگزار شد، کلنل یالمارسن، سازمان دهندهٔ اصلی ژاندارمری، یک قطعه نشان نظامی به وی اعطا کرد و ضمن سخنانی گفت: امروز دولت، سلطان لاهوتی خان، رئیس گروهان قم را برای لیاقت و جلادت و فداکاری خود به اعطای مدال طلای نظامی مفتخر می‌سازد، این‌چنین عطیه‌ای را من افتخار بزرگی دانسته و

باکمال خوشوقتی این نشان را به شما می‌دهم، شما نیز باید به این مدال فخر کنید، چون شما اوّل شخصی هستید که در ادارهٔ ژاندارمری به چنین اجری نائل گشته‌اید (روزنامهٔ آفتاب، ۲۴ذیقعدهٔ ۱۳۳۰ق، به نقل از بیات، ۱۸).

۲. ماجرای سید ابوالفضل نامی را هم که بشیری نقل کرده، نخستین بار منشور گرگانی در کتاب خود آورده است (نک: منشور گرگانی،۱۳۲۶: ۱۶۱) و بشیری نیز همان را عیناً نقل کرده و در منابع دیگر هم با استناد غیر مستقیم به همان مأخذ تکرار شده است (نک: اصیل،۱۳۹۳: ۵۷۳). این ماجرا با حادثهٔ دستگیری میرزا سید علی، پسر آقا سید عبدالله از مجتهدان بنام آن دوره درهم‌آمیخته و شاخ و برگ داده شده است (نک: آفتاب، ۱۴ ذیقعدهٔ ۱۳۳۱ق، به نقل از بیات، ۲۳) ماجرای میرزا سید علی که در مطبوعات آن ایّام هم انعکاس یافته، با آزادی وی پایان پذیرفته است.

۳. هر چند در جریان انتخابات مجلس سوم در سال۱۳۳۲، براثر شکایات مردم قم مبنی بر دخالت افراد ماژور لاهوتی هیأتی برای رسیدگی از تهران اعزام شده بود، اعزام این هیئت، چنان که کاوه بیات به‌وضوح نشان داده است (بیات، ۲۴-۲۷) هیچ ربطی به ماجرای کشته شدن ماژورکنت، افسر سوئدی، ماژور حصن السلطنه و افسری به نام سیف‌الله خان نداشت. اینان عضو آن هیئت نبودند بلکه برای تعقیب و سرکوب راهزنان اعزام شده بودند که مورد هجوم یاغیان قرار گرفتند و کشته شدند و چون لاهوتی در این حادثه دخالتی نداشت مورد سوءظن هم قرار نگرفت؛ اما سال‌ها بعد، این ماجرا نخست با مقداری تفاوت در کتاب منشورگرگانی (ص،۱۶۱) و سپس با شرح و بسط بیشتری در کتاب مجعول شرح زندگانی من به لاهوتی نسبت داده شد و از طریق این دو کتاب به آثار و منابع دیگر راه یافت.

۴. در این‌که سرانجام لاهوتی مورد سوءظن مقامات ژاندارمری قرار گرفت و به همین دلیل نیز متواری شد و از طریق عراق به استانبول رفت، جای تردیدی نیست، اما علت این سوءظن همچنان مبهم و ناشناخته باقی مانده است. تحقیق کاوهٔ بیات هرچند پرتوهای روشنگری به پاره‌ای از حوادث زندگی لاهوتی در این سال‌ها افکنده است، علت سوءظن فرماندهان سوئدی ژاندارمری نسبت به او همچنان در پردهٔ ابهام مانده است.

۵. براساس شواهد موجود، دولت ایران هرگز درصدد تعقیب و بازداشت لاهوتی نبود بلکه او تنها از سوی فرماندهان ژاندارمری مورد سوءظن و تحت تعقیب قرار داشت. این نکته از نامه‌ای که امیر مفخم بختیاری، والی کرمانشاه، در آغاز جنگ جهانی اوّل به وزارت داخله فرستاده و در ضمن آن نسبت به ورود لاهوتی به

ایران کسب تکلیف کرده است به‌وضوح قابل استنباط است. در این نامه پس از اشاره به سوءظن فرماندهان ژاندارمری نسبت به لاهوتی و عزیمت او به سرزمین عثمانی تصریح شده است که او «از خاک عثمانی مراجعت کرده و به سرپل ذهاب آمده و مقصودش این است مزاحم او نشده و در خاک کرمانشاهان که خانهٔ خودش است اقامت نماید». پاسخی که وزارت داخله به نامهٔ والی کرمانشاه داده است، نشان می‌دهد که هرچند لاهوتی از سوی حکومت ایران تحت تعقیب نبوده، دولت ایران به علت سابقهٔ او در ژاندارمری، محظوراتی برای دادن تأمین به وی داشته است؛ ازاین‌رو در این پاسخ آمده است «با سابقه‌ای که مشارالیه در ژاندارمری دارد، دولت به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند به او تأمین بدهد و مأذون نیست به ایران بیاید و الّا ادارهٔ ژاندارمری به تکلیف خود عمل خواهد کرد» (بیات،۲۹- ۳۰). این‌که وزارت داخله دستور بازداشت او را به والی کرمانشاه نداده و صرفاً به ممانعت از ورود او به ایران تأکید کرده است، خود می‌تواند مؤیّد عدم تصمیم دولت نسبت به دستگیری او باشد، احتمالاً از همین رو بود که بر اساس شواهد موجود، سرانجام لاهوتی بدون ممانعت مأموران مرزی ایران وارد کشور شد و در سال‌های جنگ جهانی در کرمانشاه و یا میان ایل سنجابی به سر برد.

لاهوتی و مبارزه علیه متفقین و متحدین

آنچه را که احمد بشیری از یادداشت‌های احمد الهامی، یکی از بستگان لاهوتی، دربارهٔ مبارزات مسلّحانهٔ او بعد از بازگشت از استانبول، علیه نیروهای روس، انگلیس، آلمان و عثمانی و حملات پیاپی به محل استقرار سپاهیان آن‌ها نقل کرده است (لاهوتی، هشتادودو- هشتادوچهار) مخدوش و احتمالاً مبتنی بر شایعات رایج در میان عوام و بازآفرینی اغراق‌آمیز آن‌ها با یاری تخیّل است؛ زیرا با توجه به واقعیت‌های تاریخی آن دوره و همسویی و همکاری آزادیخواهان ایران با نیروهای آلمان و عثمانی در جریان جنگ جهانی، نمی‌توان پذیرفت لاهوتی با همکاری عشایر منطقه با سپاهیان همهٔ این کشورها به جنگ برخاسته باشد. شاید اختلاف سران ایل سنجابی با فرماندهان سپاه عثمانی که در مکاتبات آنان با وزارت داخله و نمایندگان مجلس نیز انعکاس یافته (بیات،۱۳۶۹: ۵۱، ۶۵-۶۸) و حضور لاهوتی در میان ایل سنجابی در این ایّام منشأ این قبیل شایعات بوده باشد. درهرحال بازگشت مجدّد لاهوتی به استانبول بعد از اتمام جنگ، مؤیّد آن است که بخشی از این دعوی در موردحملهٔ او و افراد تحت فرمانش «به همهٔ پاسگاه‌های عثمانی‌ها» و خلع سلاح کردن آن‌ها (لاهوتی، هشتادوچهار) جز افسانه بافی بی‌بنیاد نمی‌تواند باشد. اگر در این یادداشت‌ها تنها از مبارزهٔ لاهوتی با نیروهای روس و انگلیس سخن گفته می‌شد، می‌توانست با توجّه به آرایش نیروها

در جنگ جهانی پذیرفتنی باشد. به هر روی استناد غیر انتقادی احمد بشیری به منابع مخدوش و پاره‌ای از روایت‌های شفاهی موجب شده است تا وی در مقدمهٔ مبسوط خود به دیوان لاهوتی، با همهٔ کوشش‌های شایستهٔ ارجش، توفیق لازم را برای ترسیم سیمای واقعی لاهوتی به دست نیاورد.

آغاز و پایان قیام لاهوتی

یکی دیگر از موارد اختلاف گزارشگران احوال لاهوتی، دربارهٔ زمان دقیق قیام بدفرجام او در بهمن ۱۳۰۰ش. است. احمد بشیری درباره آغاز کودتای لاهوتی چنین آورده است: در شب یکم بهمن‌ماه ۱۳۰۰خورشیدی این گروه (لاهوتی و ژاندارم‌های تحت فرمان او) پس از دستگیری ماژور محمودخان و سرهنگ شهاب.... شبانه از روستای تپل در چهارده کیلومتری شرفخانه به سوی تبریز به راه افتاده و سر راه خود همه سیم‌های تلگراف و تلفن را بریده با همه سردی هوا و دشواری راه و برف سنگین، یک‌شبه چهارده فرسنگ راه پیموده، خودشان را به بیرون شهر تبریز رسانده بودند و بامداد یکم بهمن‌ماه با تیراندازی و هیاهو به شهر تبریز پا نهادند (لاهوتی، نودویک).

بشیری دربارهٔ پایان قیام و فرار لاهوتی نیز چنین نوشته است: «چون ماندن آن‌ها (لاهوتی و اطرافیانش) در شهر نیز به دستگیری و کشته یا زندانی شدن همه‌شان می‌انجامید، ناگزیر با گروهی مسلح از راه جلفا به خاک قفقاز پناه بردند. این پیشامد به روز هشتم بهمن‌ماه ۱۳۰۰ خورشیدی روی داد »(همان، نودوچهار).

منبع آگاهی‌های بشیری دربارهٔ آغاز و فرجام قیام لاهوتی بر ما روشن نیست، ولی با جرأت می‌توان گفت، هر سه تاریخ ذکر شده در نوشته او نادرست است. بازداشت ماژورمحمودخان پولادین و آجودانش و نیز حاکم شرفخانه در ۱۰ بهمن ۱۳۰۰ صورت گرفت، عصر همان روز گروهی از سواران ژاندارم مأمور شدند راهی شبستر و صوفیان شوند و در طول راه خطوط تلفن و تلگراف و راه‌آهن را قطع کنند (هدایت،۱۳۷۵: ۳۳۱) این گروه مأموریت خود را صبح روز ۱۱ بهمن با موفقیت به پایان رساندند. چنان که نویسنده کتاب قیام لاهوتی به‌درستی تصریح کرده است (بیات،۴۱) در فردای روز شورش یعنی در یازدهم بهمن‌ماه بود که مقامات تبریز از وقایع شرفخانه مطلع شدند. محتوای تلگراف مخبرالسلطنه هدایت، والی تبریز به تهران در تاریخ ۱۱دلو (۱۱ بهمن) ۱۳۰۰ (نک، بیات،۴۲) مؤیّد صحت این قول و خطا بودن نظر احمد بشیری است. مخبرالسلطنه در آن تلگراف تأکید می‌کند «از قرار خبری که الساعه رسیده عده‌ای ژاندارم که در شرفخانه بوده است گرو (اعتصاب) کرده‌اند و رو به تبریز حرکت می‌کنند، مقصود آنها چیست؟ هنوز کشف نشده است...» پاسخی که در شب دوازدهم بهمن، لیله ۱۲ دلو ۱۳۰۰ به تلگراف مخبرالسلطنه داده شده است تأیید دیگری است بر این‌که در یازدهم بهمن‌ماه هنوز نیروهای تحت امر لاهوتی به تبریز نرسیده بودند. نیروهای

لاهوتی سحرگاه ۱۲ بهمن وارد تبریز شدند (هدایت،۱۳۷۵: ۲۳۱- ۲۳۲). گزارشی که رئیس تلگرافخانهٔ تبریز یک ساعت مانده به ظهر سوم جمادی‌الاول (۱۲ دلو/ ۱۲بهمن) به تهران مخابره کرده و از استقرار ژاندارم‌ها در ژاندارمری تبریز خبر داده است (بیات،۴۴) جای تردیدی در صحت این نظر باقی نمی‌گذارد.

برخلاف نوشته احمد بشیری، قیام لاهوتی در غروب روز ۲۰ بهمن ۱۳۰۰ پایان گرفته و او با تعدادی از همرزمانش شهر را ترک کرده و راهی جلفا شده است (هدایت، ۱۳۷۵: ۳۳۳، ۳۳۴) توجه به مفاد تلگرافی که شب ۲۰ بهمن از تبریز به تهران مخابره شده و در آن تصریح شده است: "الان که ۵ ساعت از لیلهٔ ۲۰ دلو می‌گذرد تمام شهر در تصرف قوای نظامی..."است (بیات،۷۷)، جایی برای گفتگو در این باب باقی نمی‌گذارد و بطلان قول بشیری را که ۸ بهمن را پایان قیام دانسته است به اثبات می‌رساند.

حسن مقدّم و کودتای لاهوتی

می‌دانیم که لاهوتی در اواخر دورهٔ دوم اقامت خود در استانبول، و به‌طور مشخص از فروردین ۱۳۰۰ش. تا تیرماه همان سال، با حمایت خان ملک ساسانی، سرپرست سفارت ایران، و با همکاری حسن مقدّم که در این زمان از کارمندان سفارت ایران بود، مجلهٔ پارس را به دو زبان فارسی و فرانسه منتشر می‌کرد. پس از اتمام دورهٔ مأموریت خان ملک در تیرماه آن سال مجلّه تعطیل شد و حسن مقدّم نیز که سردبیر بخش فرانسهٔ مجله بود به تهران بازگشت (ساسانی، ۱۳۵۴: ۲۱۰) و اندکی بعد با نوشتن و به صحنه بردن نمایشنامهٔ جعفرخان از فرنگ آمده نام و آوازه‌ای یافت. حدود دو ماه بعد لاهوتی نیز ناگزیر به ایران بازگشت و چنان‌که پس از این توضیح خواهیم داد با پادرمیانی مخبر السلطنهٔ هدایت، والی آذربایجان، برای دومین بار وارد خدمت ژاندارمری شد و چند ماه پس از آن در ۱۲بهمن ۱۳۰۰در رأس نیروهای شورشی ژاندارم، تبریز را تصرّف کرد و چنان‌که اشاره کردیم در روز بیستم بهمن یعنی حدود هشت روز بعد ناگزیر از ترک تبریز و پناه بردن به خاک شوروی شد. مقصود از یادآوری مجدد این وقایع، اشاره به یک ادعای نامتعارفی مبتنی بر همراهی حسن مقدم با لاهوتی در روزهای تصرّف تبریز است. این ادعا نیم‌قرن بعد از شکست قیام لاهوتی، از سوی دکتر محسن مقدّم، برادر حسن مقدّم، در گفتگو با اسماعیل جمشیدی مطرح شده است. او در چند جای این گفتگو ظاهراً با استناد به دفتر خاطرات برادرش که به گفتهٔ وی به زبان فرانسه نوشته شده است، به همراهی حسن مقدّم با لاهوتی اشاره کرده و ازجمله گفته است: «حسن مقدّم منتظر خدمت و به تهران احضار می‌شود و این فرصت خوبی است که دست در دست لاهوتی و همفکران دیگر داده وارد تبریز شوند» (جمشیدی،۱۳۷۳: ۶۳). وی در جای دیگر از این گفتگو می‌گوید: «یقین دارم برادرم در استانبول از برای یک کار انقلابی، حتی به‌صورت قهریه و از راه نظامی‌گری

با لاهوتی هم‌داستان بود، اما به‌طوری‌که خود در یادداشت‌هایش نوشته در تبریز شاهد وقایعی شد که یک‌دفعه از او برید و حاضر نشد حتی به‌عنوان مشاور در کنار لاهوتی بماند. جریان ازاین‌قرار بود که لاهوتی زیر چتر حمایتی شوروی‌ها قرار داشت، برادرم به این نوع همکاری اعتقادی نداشت... به همین دلیل در همان اوایل کار انقلاب لاهوتی در تبریز از او جدا شد و خود را به تهران رساند» (همان: ۶۴).

دربارهٔ ادعای حضور حسن مقدم در تبریز و همراهی با قیام لاهوتی چند نکته درخور ذکر است:

۱- آنچه از قول محسن مقدّم دربارهٔ شرکت حسن مقدّم در کودتای لاهوتی نقل شده است، با شواهد تاریخی موجود سازگار به نظر نمی‌رسد، با این حال پیش از ترجمه و انتشار دفتر خاطرات حسن مقدّم، اظهارنظر دقیق دربارهٔ چندوچون ارتباط و همکاری احتمالی او با لاهوتی امکان‌پذیر نخواهد بود.

۲- به گمان ما اطلاعات محسن مقدّم در این زمینه دقیق و قابل‌اعتماد نیست. از سخن او چنین استنباط می‌شود که حسن مقدّم با تصمیم و طرح مشترک قبلی به‌منظور دست زدن به یک عمل انقلابی، همراه لاهوتی به ایران برگشته و از زمان ورود به ایران تا روزهای اوّل قیام لاهوتی با وی همراه و هم‌داستان بوده است. حال آن‌که اولاً خان ملک ساسانی پسردایی و رئیس حسن مقدّم در استانبول، که به‌نوعی سمت سرپرستی حسن جوان را نیز بر عهده داشت، به‌صراحت از بازگشت او به تهران پس از برکناری خود از سفارت استانبول سخن گفته است (ساسانی،۱۳۵۴: ۲۱۰). ثانیاً در هیچ جا به همراهی او با لاهوتی به هنگام بازگشت از استانبول و اقامتش در آذربایجان و تبریز اشاره‌ای نشده است. علاوه بر این سخنان محسن مقدّم نمی‌تواند توضیح دهد که از اوّل آذر ۱۳۰۰که لاهوتی بر اساس حکم وزارت جنگ مجدّدا به استخدام ژاندارمری درآمد و به ژاندارم‌های مستقرّ در بندر شرفخانه پیوست تا زمان قیام او در یازده بهمن حسن مقدّم کجا بود؟ آیا به‌تنهایی در تبریز زندگی می‌کرد؟ آیا به همراه لاهوتی در شرفخانه به سر می برد؟ سخنان محسن مقدم نمی‌تواند به هیچ‌یک از این پرسش‌ها پاسخ دهد.

فرض دیگر آن است که لاهوتی پس از تصرّف تبریز از حسن که در این روزها در تهران اقامت داشت، دعوت به پیوستن به قیام خود کرده باشد. این فرض نیز با توجه به کوتاهی ایام حضور لاهوتی در تبریز و مشغله‌ها و درگیری‌های بسیار او به‌عنوان فرمانده کودتا، دشواری و زمان بر بودن عزیمت حسن از تهران به تبریز با توجه به کمبود وسایل حمل‌ونقل و وضعیت راه‌ها در آن روزگار و در فصل زمستان پذیرفتنی نخواهد بود. درهرحال با در نظر گرفتن مجموع قراین و شواهد همراهی حسن مقدم با لاهوتی در ماجرای کودتای لاهوتی و حضور او در تبریز بعید به نظر می‌رسد.

دعوی محسن مقدم دربارهٔ هم‌داستانی برادرش با لاهوتی برای اقدام به یک عمل انقلابی و قهرآمیز نظامی نیز به دلایلی که پس‌ازاین خواهد آمد پذیرفتنی نخواهد بود؛ با این حال داوری نهایی را در این مورد باید به بعد از ترجمه و انتشار دفتر یادداشت‌ها و خاطرات حسن مقدم موکول کرد.

لاهوتی و گرایش به کمونیسم

در این‌که لاهوتی پس از پناهنده شدن به شوروی شعر و خلاقیت هنری خود را در خدمت حزب کمونیست آن کشور نهاده و در قامت و هیأت یک مبلّغ کمونیسم، تبلیغ سیاست‌ها و آموزه‌های لنینیستی و به‌ویژه استالینیستی را وجههٔ همّت خود قرار داده است کمترین تردیدی نمی‌توان ورزید؛ امّا این‌که وی از چه زمانی به کمونیسم گرویده است می‌تواند در خور مطالعه و مناقشه باشد. تعیین دقیق این تاریخ از آن رو اهمیت دارد که هم می‌تواند چند و چون دیدگاه ایدئولوژیک او را روشن سازد و هم برخی ملاحظات غیر ایدئولوژیکی را که بدون توجه به آن‌ها فهم دقایق شعر وی آسان نخواهد بود.

در برخی از منابع که در آن‌ها به احوال لاهوتی پرداخته شده است، از گرایش او به کمونیسم در سال‌های اقامت در استانبول سخن به میان آمده است. به نظر می‌رسد نخستین بار این دعوی در کتاب سیاست دولت شوروی در ایران مطرح شده است: «لاهوتی مردی بود شاعر و احساساتی و گویا در مدتی که سابقاً در خاک عثمانی به سر می‌برده افکار کمونیسم را قبول کرده بنابراین با پادشاه، روحانیت و سرمایه‌داری شدیداً مخالف بوده» (منشور گرگانی، ۱۳۲۶: ۱۶۱)، سپس حسین مکی با نقل آن در پاورقی جلد دوم تاریخ بیست‌ساله خود به شیوع آن دامن زده است (مکی، ۱۳۵۹: ۱۵)، سال‌ها بعد همین دعوی در آثار دیگر ازجمله مقدمهٔ دیوان لاهوتی نیز تکرار شده است (لاهوتی، نودوپنج، مقدمه احمد بشیری) و دیگران نیز بر اساس این اقوال و برخی مستندات دیگر ازجمله اشعاری که ظاهراً وی در تبریز سروده و حاوی دیدگاه چپ‌گرایانهٔ اوست، بر این دعوی مهر تأیید نهاده‌اند (نک. صدری‌نیا، ۱۳۷۵: ۱۹۷-۱۹۶).

بر اساس جستجوی ما هیچ سندی در خصوص گرایش لاهوتی به کمونیسم پیش از پناهنده شدن او به اتحاد جماهیر شوروی، در دست نیست. مستندات هیچ‌یک از کسانی که در این زمینه اظهارنظر کرده‌اند موجّه و قابل‌قبول به نظر نمی‌رسد. قراین موجود نشان می‌دهد که لاهوتی پس از پناه بردن به شوروی، به‌منظور جلب حمایت حاکمان این کشور، با دستکاری در تاریخ سروده‌های پیشین خود و یا افزودن بعضی ابیات به آن‌ها، در صدد تدارک پیشینه و وجههٔ کمونیستی برای خود برآمده و از این رهگذر زمینهٔ استنباط‌های ناصواب نویسندگان بعدی شرح‌حال خود را

فراهم آورده است. برای تبیین این دعوی ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱- پیش از پرداختن به چندوچون گرایش فکری لاهوتی و درستی و یا نادرستی اعتقاد او به اصول و مبانی کمونیسم (در این مورد نک: شفیعی کدکنی، ۱۳۹۹: ۴۱-۴۴) لازم است این نکتهٔ غیرمتعارف را در همین‌جا یادآور شویم که برخلاف پندار رایج، نباید لاهوتی را با همهٔ شور انقلابی و وطنخواهی، از حیث خصوصیات شخصیتی همانند شاعران صریح‌اللهجه و بی‌پروایی نظیر میرزادهٔ عشقی و فرخی یزدی تلقی کرد که باورها و اندیشه‌های خویش را بدون ملاحظهٔ پسند و عدم پسند اصحاب قدرت در شعر خود بازتاب می‌دادند. او برخلاف همگنان شاعر خویش، در طول حیات خود همواره ملاحظاتی را در نظر می‌گرفت و به‌گونه‌ای نگاهش معطوف به قدرت‌های مستقرّ روزگار و جلب‌توجه حکمرانان و قدرتمندان نسبت به خود بود، از همان نخستین قصیدهٔ برجای‌مانده از وی که ظاهراً در ۱۷ سالگی و در مدح مظفرالدین شاه سروده و در مجلهٔ ذکاء الملک به چاپ رسیده (نک: لاهوتی، بیست‌وچهار، بیست‌وپنج) تا واپسین اشعارش در ستایش لنین و استالین، همواره به‌نوعی ستایشگر قدرتمندان و صاحب‌منصبان عصر بوده است. چشم بستن به این ویژگی شخصیتی لاهوتی و موقعیت سنجی‌ها، ستایشگری‌ها و سپاس‌گویی‌های او، پژوهندهٔ شعر و سوانح حیات او را از فهم دقیق درون‌مایهٔ سروده‌ها و دقایق احوال شاعر در ادوار مختلف زندگی وی، مانع خواهد آمد.

۲- تأمل در دقایق رخدادهای زندگی و اشعاری که لاهوتی در اواخر دوره اقامت خود در استانبول سروده است، نه‌تنها گرایش او را به کمونیستم تأیید نمی‌کند، بلکه از خلال آن‌ها می‌توان به‌وضوح تمایلات ناسیونالیستی و معتقدات مذهبی او را در ماه‌های مقارن با بازگشت دوباره به ایران و استخدام مجدّد در ژاندارمری استنباط کرد. بر اساس اطلاعات موثّقی که در دست است او در مراسم جشن عید نوروز سال ۱۳۰۰ ش در سفارت ایران در استانبول شرکت کرده و شعر بلندی به همین مناسبت سروده و خوانده است، (ساسانی، ۱۳۵۴: ۱۴۴، ۱۵۵) این ترجیع‌بند که با وصف بهار و طبیعت آغاز می‌شود و با تعابیر شاعرانه از سپری‌شدن زمستان سیاسی حاکم بر ایران و فرارسیدن بهار به‌مثابه نماد تحول در عرصه طبیعت و اوضاع کشور ادامه می‌یابد، با اشاراتی به گذشته پرشکوه ایران و پریشانی کنون آن، به‌ضرورت تجدید دوران شکوهمند گذشته تأکید می‌کند. بندهای پایانی شعر به ستایش احمدشاه و خان ملک ساسانی، مسئول سفارت ایران در استانبول اختصاص می‌یابد و در خلال آن لاهوتی خان ملک را از نسل شاهان پیش از اسلام و فرزند علی (ع) معرفی می‌کند که نژادگی را از دو سو به میراث دارد. ابیاتی که در این قسمت از شعر در ستایش امام اول شیعیان سروده است،

او را چون شیعه‌ای معتقد فرا می‌نماید که حتی از تمایلات غالیانه هم در کلام او می‌توان نشانی جست. دو بندی که در این ترجیع‌بند به ستایش امام اول شیعیان اختصاص یافته است نشان از آن دارد که بارقه‌هایی از تفکر مذهبی غالیانه اوان جوانی و دوران سرسپردگی به پاره‌ای از طریقت‌های صوفیانه همچنان در هنگام سرایش این ترجیع‌بند؛ یعنی در نوروز ۱۳۰۰ ش. و چند ماه پیش از بازگشت به ایران و دست زدن به قیام بدفرجام در او باقی بوده است. در اینجا بی‌هیچ بحث و تفصیلی این دو بند را نقل می‌کنیم تا بدین نکته تأکید ورزیم که چند ماه پیش از بازگشت به ایران نه‌تنها نشانی از گرایش کمونیستی در کلام او دیده نمی‌شود، بلکه حتی معتقدات غالیانهٔ شیعی به‌وضوح در کلامش بازتاب یافته است. لاهوتی در یکی از بندهای ترجیع‌بند خود با اشاره به تقارن نوروز با عید غدیر چنین می‌سراید:

خاصه امروزکه گردیده مصادف ز قضا　　عید نوروز ابا جشن شه هر دو سرا
مظهر قدرت حق، مظهر آیات خدا　　داور سرّ و علن دادگر ارض سما
علت غایی ایجاد، علی اعلا　　که خدا نیست ولیکن ز خدا نیست جدا

گرچه دارند گروهی به خدایش اقرار

انبیا یکسره از روز ازل کهتر او　　اولیا بنده، ملائک همه فرمانبر او
آسمان کسب شرف کرده زخاک در او　　پادشاهان چو غلام‌اند بر قنبر او
قدر او کس نشناسد به‌جز از داور او　　من به‌غیراز علی و دودهٔ نام‌آور او

به خدا در دوجهان می نشناسم دیار

(ساسانی، ۱۳۵۴: ۱۵۳-۱۵۴)

بندهای دیگر این ترجیع‌بند نیز هر یک از جهاتی در خور تأمل و بررسی است، تا آنجا که به بحث ما ارتباط می‌یابد دو بند دیگر نیز شایسته اشاره است. در یکی از این بندهای پایانی شاعر پس از مدح علی (ع) به ستایش پادشاه وقت ایران، احمدشاه، می‌پردازد و نوروز را به وی تبریک می‌گوید. طرز بیان و تعابیر مدحت آمیز به کار رفته در این بند، لاهوتی را همسان شاعران مدیحت پرداز اعصار گذشته نشان می‌دهد:

باد فرخنده و با میمنت این جشن سعید　　به مهین وارث شاهنشه ایران جمشید
آن‌که بیننده گیتی به از او شاه ندید　　آن‌که گردیده از او قاعده عدل پدید
آن‌که با دادگری ریشه بیداد برید　　همسرش تا که جهان است مه است و خورشید

مادر دهر نزایید پسر نیک شعار

(همان: ۱۵۵)

ترجیع‌بند لاهوتی با سه بند در ستایش خان ملک ساسانی، وزیرمختار ایران در سفارت استانبول پایان می‌گیرد. تعابیر به کار رفته در این بندها نیز برای وقوف به تفکّر و منش ستایشگرانهٔ لاهوتی در این ایام در خور بررسی است. وی ازجمله در این بندها او را از نژاد علی (ع) و دوده ساسانیان، دشمن اهریمن و بندهٔ یزدان معرفی می‌کند که غیرت و آیین و داد را از علی به ارث برده است و فرّ و حشمت را از «مهین دوده بهرام و قباد». او سرانجام ترجیع‌بند خود را با این بیت در مدح خان ملک به پایان می‌برد:

یا رب از حادثه دهر گزندت مرساد — که ودیعت ز بنی‌هاشمی و سام سوار

(همان: ۱۵۵)

باری تحلیل محتوایی این ترجیع‌بند به نیکی نشان می‌دهد که لاهوتی در واپسین ماه‌های اقامت در استانبول هیچ‌گونه گرایشی به اندیشه و ایدئولوژی کمونیستی و چپ مارکسیستی نداشته است. اگر در تحلیل این سرودهٔ او صرفاً به بندهای پایانی اکتفا نکنیم می‌توانیم با تسامح او را همچنان پایبند گفتمان ناسیونالیستی و روشنفکری عصر مشروطه تلقی کنیم، هرچند بندهایی که از این ترجیع‌بند قصیده‌وار نقل کردیم جایگاه او را در مرتبتی فروتر از معتقدان گفتمان عصر می‌نشاند. با این حال با مقداری چشم‌پوشی می‌توان سروده او را از حیث درونمایه در طراز نوروزی‌نامه عشقی و یا نوروزیه خود وی تلقی کرد که اولی در سال ۱۲۹۷ و دومی در نوروز ۱۲۹۸ سروده شده بودند (نک: عشقی، ۱۳۵۷: قس، لاهوتی، ۱۳۵۸؛ برای وجوه تمایز و تشابه و ویژگی‌های سبکی و محتوایی این دو منظومه، نک: صدری‌نیا، ۱۳۹۲: ۱۳۴-۱۰۹). در همان منظومه نوروزیه نیز صبغهٔ مدحتگری در کلام وی به‌مراتب چشمگیرتر از عشقی بود (همان: ۱۲۸-۱۲۶) و این بدان معناست که از سال ۱۲۹۸ ش تا زمان سروده شدن ترجیع‌بند مورد بحث ما، سویه و صبغهٔ شعر او نه‌تنها سازگاری با تمایلات و اندیشه‌های چپ‌گرایانه و مارکسیستی نداشته، بلکه وی همواره درصدد جلب عنایت صاحبان قدرت و تبرئهٔ خود بوده است.

۳- لاهوتی در روز یازدهم مهر ۱۳۰۰ ش، حدود دو ماه و نیم بعد از تعطیل مجله پارس، به همراه امیر حشمت نیساری از مرز می‌گذرد و به نزد ماژور حسن خان ملک‌زاده فرمانده نیروهای دولتی مستقر در ساوجبلاغ (مهاباد) راهنمایی می‌شود (نک: بیات، ۱۳۹۳: ۳۴) و مدتی بعد راهی تبریز می‌شود و با تقدیم شعری به مخبرالسلطنه هدایت، والی آذربایجان، از وی درخواست مساعدت می‌کند. بنا به‌تصریح مخبرالسلطنه، لاهوتی با پادرمیانی و وساطت وی (هدایت، ۱۳۷۵: ۳۲۵) و بر اساس حکم وزارت جنگ از تاریخ غرّهٔ

قوس/ اوّل آذر ۱۳۰۰ مجدداً به خدمت ژاندارمری درمی‌آید (برای دیدن تصویر حکم او، نک: لاهوتی، مقدمه دیوان، هفده) و به‌عنوان معاون ماژور محمود خان پولادین به جبهه خوی عزیمت می‌کند (بیات، ۱۳۶۹: ۳۷) تا به همراه نیروهای مستقر در آن منطقه به مقابله با سمیتگو بپردازد.

شعری که لاهوتی به مخبرالسلطنه تقدیم داشته (هدایت، ۱۳۷۵: ۳۲۵) غزلی است که در دیوان او عنوان «برای خدمت یار» به آن داده شده است (لاهوتی، ۱۳۵۸: ۸۹۱–۸۹۲). غزل هم حاوی شکوه و شکایت است، هم طلب و تقاضا، درعین‌حال در آن مدحتگری را با مفاخره درآمیخته، هم به ستایش مخبرالسلطنه پرداخته، هم به بی‌گناهی، توانمندی و آمادگی خود برای خدمت به وطن تأکید کرده است. در مجموع تقاضانامهٔ هوشمندانه و تأثیرگذار است که در مخبرالسلطنه نیز که خود دستی در شعر و ادب داشته، مؤثر واقع شده است؛ ازاین‌رو در کتاب خاطرات و خطرات خود (هدایت، ۱۳۷۵: ۳۲۵) با تعبیری که نشان‌دهندهٔ تردید او در صداقت لاهوتی است، دربارهٔ شعر او این‌گونه اظهارنظر کرده است: شعرها بد نیست، زبان را هر طور بگردانند می‌گردد.

ادبیات نامه‌ای هم که لاهوتی ضمن آن این شعر را به مخبرالسلطنه تقدیم داشته است، در نوع خود در خور توجه است. او در آغاز نامه نوشته بود: به نام مقدس بندگان حضرت اشرف، حقیقت وطن‌پرستی آقای حاج مخبرالسلطنه دامت شوکته، و در پایان از خود به‌عنوان غلام خانه‌زاد منتظر وقت برای عرض حال، لاهوتی، نام برده بود (هدایت، همان؛ لاهوتی، هشتادوهفت– هشتادوهشت). لازم به ذکر است این «حقیقت وطن‌پرستی» یعنی مخبرالسلطنه، همان کسی است که قیام شیخ محمد خیابانی حدود یک سال پیش از نگارش و تقدیم این نامه در زمان والیگری وی به خون کشیده شده بود و از همین رو نیز او در نزد بسیاری از آزادی‌خواهان عصر بدنام تلقی می‌شد.

ابیاتی از این غزل لاهوتی را در اینجا نقل می‌کنیم تا مجدداً بر این نکته تأکید بورزیم که حدود سه ماه پیش از اقدام وی به قیام و تصرّف تبریز نه در غزل و نه در نامهٔ لاهوتی کمترین نشانی از گرایش او به اندیشه‌های کمونیستی نمی‌توان مشاهده کرد:

سر اندر کف برای خدمت یار آمدم اینجا	کنم تا شکوه از بیداد اغیار آمدم اینجا
گسستم از جهان دل را و با مهر تو پیوستم	نوازش کن مرا، چون من به زینهار آمدم اینجا
ستم کرده است بر من چرخ دون ای دادگر داور	دهی تا کیفر چرخ ستمکار آمدم اینجا
شنیدم عزم خونخواهی ز بدخواه وطن داری	کنم تا خون خود در راهت ایثار آمدم اینجا
در این خدمت خطرها بود در راهم ولیکن من	نترسیدم ز بند و محبس و دار آمدم اینجا
مرا در سینه گوهرهاست از گنجینهٔ دانش	ترا دیدم به گنج خود خریدار آمدم اینجا

برای خـدمتـت پیمـان محکم بـا خـدا بسـتم بگیر ای نامور دستم که پا دار آمدم اینجا
مـرا از ذات تـو، جـز ذات تـو نـبـود تـمـنـایـی نه از بهر جلال و منصب و کار آمدم اینجا
بـه لاهـوتی محقق شـــد کـه اول مـرد ایرانی نه از روی هوا، باهوش و بیدار آمدم اینجا
(هدایت، ۱۳۷۵: ۳۲۵؛ لاهوتی، ۱۳۵۸: ۸۹۱-۸۹۲)

هر چند می‌توان احتمال داد که این شعر و درخواست مساعدت از مخبرالسلطنه، تنها نشان دهنده رویهٔ کار لاهوتی باشد و او اهداف و آرمان‌های دیگری در سر داشته است و به‌منظور زمینه‌سازی برای تحقق آن اهداف و آرمان‌ها پنهان‌کاری پیشه کرده و از چنین راهی درآمده است تا پس از تثبیت موقعیت خود در ایران، مقدمات تحقّق اهداف بلندمدت انقلابی خود را فراهم آورد؛ اما به جرأت می‌توان گفت این حدس و احتمال را هیچ شاهد و قرینه‌ای تأیید نمی‌کند. آنچه بعد از چند ماه رخ داد و به قیام بدفرجام و نهایتاً به فرار او از ایران انجامید، حرکتی اتفاقی، و در مجموع نسنجیده‌ای بود که با دلگرمی احتمالی به حمایت بازماندگان جنبش خیابانی و بدون تمهید مقدمات لازم پیش آمد و از همین رو نیز هشت روز بیشتر دوام نیاورد.

۴- به نظر می‌رسد آنچه برخی گزارشگران احوال لاهوتی را بر آن داشته است تا بر تمایلات کمونیستی او پیش از ترک ایران و پناهنده شدن به اتحاد جماهیر شوروی تأکید کنند، اشعاری باشد که او ظاهراً در تبریز و احیاناً در استانبول سروده است. هر چند در نگاه نخست با بررسی اجمالی محتوای این اشعار می‌توان به چنین استنباط ناصوابی رسید، به نظر ما با توجه به قراینی که در دست است، وی در دوره اقامت در سرزمین‌های شوروی، بر اساس مصلحت‌اندیشی و به‌منظور تثبیت موقعیت خود در نزد و نظر مأموران امنیتی و مقامات سیاسی و حزبی آن کشور به دستکاری در اشعار خود و یا تغییر تاریخ سرایش آن‌ها پرداخته است تا چنان نموده شود که وی سال‌ها پیش از پناهنده شدن به شوروی تمایلات چپ‌گرایانه از نوع مارکسیستی داشته است. بی‌تردید درونمایهٔ عدالتخواهانه و ضد استثماری برخی از سروده‌های او پیش از پناهندگی به شوروی، نمی‌تواند مؤیّد گرایش مارکسیستی او تلقی شود؛ هرچند به نظر می‌رسد او سال‌ها بعد در این قبیل سروده‌های خود نظیر شعر «دست رهایی‌بخش»(لاهوتی، ۱۳۵۸: ۶۲۶-۶۳۰) دست برده و ابیاتی را بدان‌ها افزوده است. به‌منظور تبیین دقیق‌تر این مدعا ذکر نکاتی دربارهٔ سه شعری که ظاهراً لاهوتی در تبریز سروده و مستمسک گزارشگران احوال وی در باب گرایش کمونیستی او شده است، بی‌فایده نخواهد بود.

الف: نخستین شعر «طبع آتشبار«نام دارد و بر اساس تاریخ ذیل آن ظاهراً در اکتبر ۱۹۲۱/ مهرماه۱۳۰۰ش. در تبریز سروده شده است. مطلع آن چنین است:

دلا برخیز و استقبال کن دلدار می‌آید   دگر اندیشه از اغیار منما یار می‌آید

(لاهوتی، ۹۰۶)

محتوای برخی از ابیات این شعر با دیدگاه‌های سوسیالیستی رایج در آن دوره قابل انطباق به نظر می‌رسد و نظایر آن‌ها در ادبیات این عهد و در اشعار کسانی مانند فرخی یزدی بی‌سابقه نبوده است (نک: فرخی، ۱۳۶۹: ۱۳۸؛ ۱۴۹)؛ ازاین‌رو سروده شدن آن‌ها در تاریخ یادشده می‌تواند قابل‌قبول تلقی شود، هرچند به نظر می‌رسد که در میان سروده‌های لاهوتی تا این تاریخ چنین مفاهیمی چندان مجال بازتاب نداشته است. آنچه موجب تردید در سروده شدن این شعر در تاریخ مذکور می‌شود وجود ابیات دیگری در آن است که هم با دیدگاه بازتاب یافته در سروده‌های آن ایام او، و هم با وضعیتی که وی در آن قرار داشت و در صدد جلب عنایت مخبرالسّلطنه نسبت به خود و به دست آوردن شغل و منصبی در ایران بود سازگاری ندارد. بیت زیر از آن جمله است:

به دست شیخ و شه قران و قانون دیدم و گفتم   قوای مجری و احکام استثمار می‌آید

(لاهوتی،۹۰۶)

به گمان ما این شعر یا پس از اقامت او در خاک شوروی سروده شده است و یا اگر ابیاتی از آن نیز در تبریز از طبع لاهوتی تراویده باشد پس از پناهنده شدن به شوروی ابیاتی نظیر بیت یادشده را بدان افزوده و تاریخ پیشین را همچنان حفظ کرده است.

ب: دومین شعری که براساس تاریخ زیر آن ظاهراً در تبریز سروده شده است «دست کارگر» نام دارد (لاهوتی، ۵۷) این شعرتاریخ نوامبر ۱۹۲۱ را در پای خود دارد. آن‌چه به شعر صبغهٔ چپ‌گرایانه بخشیده است علاوه بر نام آن، تأکید بر وحدت و اطاعت تشکیلاتی است که در سروده‌های شاعران دیگر آن روزگار چندان سابقه‌ای ندارد. دو بیت آن چنین است:

بایست مطیع شد به تشکیلات   تا وصله کند به یکدیگر ما را
چون جمع شویم هیچ بازویی   از هم نکند جدا دگر ما را

لاهوتی در نوامبر ۱۹۲۱که برابر با آبان ۱۳۰۰ شمسی است، به‌احتمال‌قوی در تبریز اقامت داشت و در تب‌وتاب به دست آوردن دل مخبرالسلطنه هدایت و در انتظار نتیجه اقدامات او بود. هنوز از تقدیم نامه و شعر خود به حضور والی آذربایجان در ۱۰ صفر ۱۳۴۰ مطابق ۲۱ مهر ۱۳۰۰ ش چندهفته‌ای نگذشته بود. بعید می‌نماید که در این روزها که همهٔ همّ او به دست آوردن منصب پیشین و یا شغل مناسبی در دستگاه والی بود، چنین اندیشه‌هایی در سر داشته باشد و به سرودن چنین شعری بپردازد؛ به‌ویژه این‌که چنین مفاهیم و تعبیراتی پیش از این در شعر او مجال ظهور

نداشته است؛ ازاین‌رو گمان می‌کنیم که لاهوتی این شعر را پس از ترک ایران و پناهنده شدن به شوروی سروده است. این‌که شعر تاریخ نوامبر ۱۹۲۱ و نام تبریز را در ذیل خود دارد چندان عجیب نیست، بسیاری از شاعران معاصر بنا به عللی در تاریخ و یا نام محل خلق و سرایش شعر خود یا هر دو دست برده‌اند، چنان‌که فی‌المثل احمد شاملو بر اساس تصریح خود تاریخ شعری را که در سال ۱۳۳۳ ش در زندان قصر سروده است، به دلیل در امان ماندن از تیغ سانسور ده سال عقب برده و محل سرایش آن را زندان متفقین قید کرده است (شاملو، ۱۳۸۰: ۱۰۷۵)، چه‌بسا همین اشاره و تحریف عامدانه موجب شده است که نویسندگان شرح‌حال شاملو، دستگیری و زندانی شدن او را توسط متفقین در شمار رخدادهای زندگی وی قید کنند.

با توجه به آنچه گفته شد به نظر می‌رسد تاریخ مندرج در زیر اشعار لاهوتی چندان قابل‌اعتماد نیست، تاریخ پاره‌ای از آن‌ها به‌عمد و برخی دیگر به سهو و یا بنا بر ملاحظات دیگری تغییر یافته است؛ به‌عنوان نمونه در ذیل غزلی که با نام «درس وفا» در دیوان او به چاپ رسیده است (لاهوتی، ۱۳۵۸: ۷۲-۷۳) نوشته شده است: اسلامبول، اوت ۱۹۲۹. تردیدی نیست که چنین تاریخی نمی‌تواند درست باشد، زیرا که لاهوتی در سال ۱۹۲۱ /۱۳۰۰، استانبول را ترک کرده و پس از آن تا پایان زندگی به این شهر بازنگشته است، بدین ترتیب یا این شعر در آن تاریخ در استانبول سروده نشده است و یا این‌که لاهوتی بعدها در شعر خود اصلاحات و تغییراتی را اعمال کرده و ضمن حفظ نام محل سرایش اولیه، تاریخ زمان اصلاح خود را پای آن نوشته است. آنچه این احتمال را تأیید می‌کند، جمله «گپ میان ما بماند» در مصراع دوم بیت سوم است که تعبیر متداول در تاجیکستان و مؤید آن است که لاهوتی این غزل را یا در تاجیکستان سروده و یا اگر سال‌ها پیش مثلاً در سال ۱۹۲۱ در استانبول هم سروده باشد، در هنگام اقامت در تاجیکستان در آن دست برده، ابیاتی را افزوده و تاریخش را تغییر داده است

بتان سازند حیلت‌ها که گردند آشنا با من ولی من (گپ میان ما بماند) سوختم بی تو

در بررسی دقیق دیوان لاهوتی نمونه‌های دیگری نیز می‌توان یافت که به‌زعم ما در سال‌های بعد مورد اصلاح و تغییر قرار گرفته و درونمایه شعر با تاریخ زیر آن و دیدگاه شاعر در زمان یاد شده سازگاری ندارد، شعر «وطن ویرانه» (لاهوتی، ۱۳۵۸: ۱۲۵-۱۲۶)، ابیات پایانی شعر «دست رهایی‌بخش» «بی‌یار» (همان: ۹۰۳)، «میوهٔ جهل» (همان: ۹۰۴)، «طبع آتشبار» (همان: ۹۰۶) از آن جمله است.

ج: سرودهٔ دیگری که بر اساس مندرجات دیوان ظاهراً در تبریز سروده شده است، تاریخ ژانویه ۱۹۲۲ را در پای خود دارد و با این بیت آغاز می‌شود:

چه خوش آن‌که بیرق خون به پا، پی قطع ریشه اغنیا شود و زند به جهان ندا که گروه کارگر الصلا
(لاهوتی، ۷۸)

شعر متضمن دعوت کارگران و زحمتکشان به اتحاد علیه استثمارگران و بر پا کردن انقلاب خونین برای رهایی از سلطه شیخ و شاه است. طرح این قبیل مفاهیم در شعر فارسی آن سال‌ها البته بی‌سابقه نبود و حداقل بارها در شعر فرخی یزدی و گاهی نیز با تفاوت‌هایی در سروده‌های عشقی و احیاناً عارف بازتاب داشته است. با این حال آنچه این سروده لاهوتی را از اشعار مشابه معاصرانش متمایز می‌کند جهت‌گیری ضد دینی آن است که دست‌کم در دو بیت از آن انعکاس یافته است:

هله خیز و ساز نبرد کن، تو هر آنچه خدا نکرد کن بکش وز جامعه طرد کن همه مفتخوار درنده را
به دو دست آبله‌دار تو، که به‌جز دو بازوی کار تو نبود معاون و یار تو نه خدا، نه شیخ، نه پادشا
(لاهوتی، ۷۹)

به نظر می‌رسد داوری نویسنده کتاب سیاست شوروی درباره گرایش کمونیستی لاهوتی نیز مبتنی بر همین سروده‌های وی بوده است؛ زیرا در همین سروده‌ها است که می‌توان مخالفت او را با پادشاه، دین و روحانیت و سرمایه‌داری به‌وضوح دید. نویسنده کتاب یاد شده نیز همین موارد را مستمسک داوری خود قرار داده است (نک: منشورگرگانی، ۱۳۲۶: ۱۶۱). با این حال نکته مهم در مورد این سرودهٔ لاهوتی آن است که در ژانویه ۱۹۲۲، لاهوتی اصلاً نمی‌توانست در تبریز حضور داشته باشد، اگر به فرض این شعر در آخرین روز ژانویه نیز سروده شده باشد، این روز با یازدهم بهمن ۱۳۰۰ ش مصادف خواهد بود و چنان‌که می‌دانیم، در این روز لاهوتی در شرفخانه بود و با همفکران خود در ژاندارمری سرگرم رایزنی و طرح و برنامه برای آغاز قیام بود و حداقل یک روز پس از ۳۰ ژانویه و در ۱۲ بهمن بود که نیروهای تحت امر لاهوتی و احتمالاً خود وی نیز به تبریز رسیدند.

واپسین نکته در مورد سرایش این اشعار در تبریز، این‌که، اصولاً در فاصله ۱۲ بهمن که نیروهای لاهوتی تبریز را تصرف کردند و ۲۰ بهمن که آن‌ها پس از جنگ‌وگریز شهر را ترک گفتند، لاهوتی به‌عنوان فرمانده قیام یا درگیر جنگ بود و یا در تلاش برای حفظ آرامش شهر و جلوگیری از غارت و ناامنی و یا مشغول مذاکره با بزرگان شهر، بقایای نهضت خیابانی و مقامات دولتی و مخبرالسلطنه، درنتیجه در چنین هنگام و هنگامه‌ای او حال و مجالی برای سرودن شعری ازاین‌دست نمی‌توانست داشته باشد و اگر هم‌چنین مجالی در دار و گیر حادثه‌های آن چند روز به دست می‌آورد، عقل سلیم اقتضای سرودن شعری با چنین محتوایی را در چنین موقعیتی نمی‌کرد. علاوه بر این در هیچ‌کدام از بیانیه‌هایی که لاهوتی در تبریز صادر کرده است (نک: لاهوتی نودوسه؛ بیات، ۱۳۶۹: ۵۶،۵۷) نشانی از تمایلات

کمونیستی او و تناسبی با درونمایه این اشعار دیده نمی‌شود و این نیز می‌تواند قرینهٔ دیگری باشد بر این‌که لاهوتی در آن ایام اصولاً به چنین موضوعاتی نمی‌اندیشیده است.

با در نظر داشت آنچه گفته شد می‌توان به این نتیجه دست یافت که لاهوتی این قبیل اشعار را یا پس از پناهنده شدن به خاک شوروی، متناسب با ایدئولوژی حزب حاکم کمونیست آن سرزمین سروده و یا با دستکاری در زمان و مکان سرایش، آن‌ها را عامدانه به قبل از آن تاریخ نسبت داده است و یا اگر آن‌ها را پیش‌تر نیز سروده باشد، پس از اقامت در خاک شوروی به قصد فراهم آوردن پیشینهٔ مارکسیستی برای خود، ابیات تازه‌ای را در خلال آن‌ها گنجانده است تا از این طریق جایگاه خود را در نزد قدرتمندان جدیدی که به سرزمین آن‌ها پناه برده بود تحکیم ببخشد.

نتیجه

یافته‌های مقاله مؤید آن است که نه‌تنها آگاهی‌های موجود در منابع ایرانی دربارهٔ دورهٔ فعالیت لاهوتی در ژاندارمری نیازمند بازکاوی و اصلاح است، بلکه جزئیات رخدادهای قیام بدفرجام او در تبریز هم که در تعدادی از منابع آمده است مغلوط و غیرقابل اتکاست. علاوه براین، اظهارنظرهایی هم که در مورد تمایلات ایدئولوژیک او پیش از ترک ایران صورت گرفته است بر اساس درستی استوار نیست. مقاله کوشیده است تا آنجا که گنجایش آن امکان می‌داد ضمن نقد منابع موجود، پرتوهایی به زوایای مبهم روایت‌های مربوط به چند دوره از حیات او بیفکند. مقاله درعین حال درصدد اثبات این نکته برآمده است که برخلاف مندرجات منابع موجود، هیچ سند و شاهد قابل‌اعتنایی در مورد گرایش لاهوتی به کمونیسم پیش از پناه بردن به شوروی در دست نیست. در واقع او پس از اقامت در شوروی متناسب با اقتضای وضعیت و به قصد جلب عنایت حزب حاکم و سران آن، کوشیده است با دستکاری در ابیات و یا زمان و مکان سرایش پاره‌ای از اشعارش برای خود پیشینهٔ چپ و کمونیستی تدارک ببیند و این خود به استنباط‌های نادرست در مورد گرایش ایدئولوژیک او پیش از ترک ایران دامن زده است.

کتابنامه

آرین پور، یحیی. (۱۳۷۲). از صبا تا نیما. تهران: انتشارات امیرکبیر.

اخگر، احمد. (۱۳۶۶). زندگی من در هفتادسال تاریخ معاصر ایران. انتشارات اخگر.

اصیل، حجت‌الله. (۱۳۹۳). لاهوتی، ابوالقاسم. مندرج در دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی. تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

باستانی پاریزی، محمدابراهیم. (۱۳۹۱). تلاش آزادی. تهران: انتشارات علمی.

بهار، محمدتقی. (۱۳۷۱). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. انتشارات تهران: امیرکبیر.

بیات، کاوه. (۱۳۶۹). ایران و جنگ جهانی اوّل، اسناد وزارت داخله. تهران: انتشارات سازمان اسناد ملّی ایران.

ــــــــ (۱۳۹۲). کودتای لاهوتی. تهران: انتشارات پردیس دانش.

جمشیدی، اسماعیل. (۱۳۷۳). حسن مقدّم و جعفرخان از فرنگ آمده. تهران: انتشارات زرّین.

ساسانی، خان ملک. (۱۳۵۴). یادبودهای سفارت استانبول. تهران: انتشارات بابک.

شاملو، احمد. (۱۳۸۰). مجموعهٔ آثار. به کوشش نیاز یعقوبشاهی. تهران: انتشارات زمانه– موسسهٔ انتشارات نگاه.

شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۲). ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما. ترجمهٔ حجت‌الله اصیل. تهران: نشرنی.

ــــــــــــ. (۱۳۹۹). لاهوتی کرمانشاهی. بخارا. سال بیست وچهارم. شمارهٔ ۱۳۶.

صدری نیا، باقر. (۱۳۷۵). اندیشهٔ ملیّت در شعر لاهوتی. فصلنامهٔ ایران شناخت. شمارهٔ ۲.

ــــــــ. (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی نوروزی نامهٔ عشقی ونوروزیهٔ لاهوتی. مجلهٔ شعرپژوهی (بوستان ادب دانشگاه شیراز). سال پنجم. شمارهٔ چهارم.

لاهوتی، ابوالقاسم. (۱۳۵۸). دیوان ابوالقاسم لاهوتی. به کوشش احمد بشیری. تهران: انتشارات امیر کبیر.

مکی، حسین. (۱۳۵۹). تاریخ بیست سالهٔ ایران، مقدّمات تغییر سلطنت. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب.

منشور گرگانی، محمد علی. (۱۳۲۶). سیاست دولت شوروی در ایران. تهران: چاپخانهٔ مظاهری.

میرزا صالح، غلامحسین. (۱۳۶۹). جنبش میرزا کوچک خان. تهران: نشر تاریخ ایران.

هدایت، مهدی قلی خان. (۱۳۷۵). خاطرات وخطرات. تهران: انتشارات زوّار.